

Feasibility of Validating the Reference to the Discrediting of Religion in Suspension and Modification of Islamic Rulings

Hosseini Yar. Hassan¹ - Fakhlaei. Mohammad Taghi^{2*}  - Abedi Sarasia .Alireza³

1: PhD student of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2: Professor of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author) fakhlaei@um.ac.ir

3: Assistant Professor of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Abstract: The discrediting of religion, defined as the weakening or undermining of religion caused by external conduct or a Sharia ruling, is among the concepts frequently cited as the basis for contemporary fatwas. It has been so prominent that the prohibition of discrediting religion can be considered a jurisprudential principle. However, the lack of a comprehensive and clear answer to the fundamental question regarding the validity or invalidity of referencing the discrediting of religion in the jurisprudential reasoning process has hindered the recognition of this concept as a fully established jurisprudential principle.

This study aims to address the aforementioned question by arguing that the Quranic and narrational obstacles to referencing the discrediting of religion are limited to cases where the source of discrediting is not rooted in temporal and spatial exigencies but rather in deliberate malice. Among the arguments validating the reference to the discrediting of religion, only the rational argument-based on two premises: the rational necessity of preserving the essence of Islam and prioritizing the more important over the less important in cases of conflict between Sharia rulings and the compromised reputation of Islam or Shiism-justifies the suspension or modification of obligatory rulings and permissible matters. Additionally, the conduct of the devout only supports changes in permissible matters.

Keywords Discrediting of religion, principle of prohibition of discrediting, derived jurisprudential principle, primary classification, secondary classification



فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۶- شماره ۳۶ - پاییز ۱۴۰۳

صفحات ۷-۳۶ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۱/۰۵/۳۰ - بازنگری ۱۴۰۱/۱۰/۱۰ - پذیرش ۱۴۰۱/۱۰/۱۴

امکان سنجی صحت استناد به وهن دین در تعطیل و تغییر احکام

حسن حسینی یار^۱ / محمد تقی فخلعی^۲ / علیرضا عابدی سرآسیا^۳

۱: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۲: استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

۳: استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

چکیده: وهن دین به معنای سستی و ضعف دین ناشی از سلوکی خارجی و یا حکمی شرعی، از جمله عناوینی است که در بسیاری از مسائل، مبنا و مدرک فتاوی معاصر واقع شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان از حرمت وهن دین به عنوان یک قاعده فقهی نام برد. اما عدم پاسخ جامع و واضح به این سؤال اساسی که چه ادله‌ای نسبت به صحت یا عدم صحت استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی قابل طرح و نقد هستند، سبب شده تا عنوان وهن دین در فرآیند استنباط فقهی به عنوان یک قاعده فقهی آنچنان که باید مجال طرح نیابد. در مقام پاسخ به سؤال پیش گفته، این نوشتار بر آن است که موانع قرآنی و روایی استناد به وهن دین منصرف به مواردی است که عامل وهن حکم شرعی، مبتنی بر اقتضائات زمانی و مکانی نباشد و تنها از روی غرض‌ورزی باشد و از میان دلایل صحت استناد به وهن دین، تنها دلیل عقلی از دو جهت مقدمه عقلی و وجوب حفظ کيان اسلام و تقدیم اهم بر مهم در صورت تعارض میان حکم شرعی و مخدوش شدن وجاهت اسلام و یا مکتب تشیع، در احکام الزامی و امور مباح، موجب تعطیل و یا تغییر حکم و دلیل سیره مشرعه تنها در امور مباح، موجب تغییر حکم می‌شود.

کلیدواژه: وهن دین، قاعده حرمت وهن، قاعده اصطیادی، عنوان اولی، عنوان ثانوی.

- حسینی یار، حسن؛ فخلعی، محمد تقی؛ علیرضا، عابدی سرآسیا (۱۴۰۳). امکان سنجی صحت استناد به وهن دین در تعطیل و تغییر احکام، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، شماره ۳۶، صفحات ۷-۳۶.

Doi: 10.22075/feqh.2023.28159.3350

مقدمه و طرح بحث

وهن در لغت به معنای ضعف و سستی بوده، و وهن دین در اصطلاح، عبارت است از وضعیتی که دین پدیده‌ای موهون جلوه کند؛ بدین صورت که یا در نتیجه کوتاهی‌ها و تقصیرها در انجام وظیفه دفاع و حمایت از دین در عرصه اجتماع، و یا در اثر تهاجمات جریان‌های رقیب، دین در عینیت اجتماعی و تاریخی، در موقعیت ضعف و وهن قرار گیرد و یا به سبب ارائه تصویری مبهم یا مشوش از مضامین دین در منظر ناظران بیرونی، چنین موهون به نظر آید و در مواردی محتوای سنتی دین و شرع به سبب دگرگونی پدیدآمده در ذائقه عرفی در مقطعی از تاریخ و برای نسلی موهون به نظر آید. وهن دین در دو ساحت عنوان اولی و ثانوی قابل بررسی است. بی‌گمان وهن دین به‌عنوان اولی، امری مذموم و شدیداً نکوهیده است و به موازات این که رسالت مهمّ حمایت و تقویت دین بنابر ادله عقلی و نقلی بر عهده همه دین‌ورزان قرار دارد، هرگونه کوتاهی در انجام این رسالت، مبعوض صاحب دین است و کوتاهی در اعظم فرایض محسوب می‌شود. بنابراین مسأله گمشده‌ای وجود ندارد که بخواهد منشأ پژوهش جدید واقع شود. ولی وهن دین به مثابه عنوانی ثانوی ناشی از اموری است که موجب سست و سبک جلوه‌گر شدن دین می‌شوند و بحث و تحقیق در باره آن بدیع و ضروری به نظر می‌رسد، به‌ویژه این که در برخی فتاوی معاصر حضور چشمگیر و پررنگی یافته است (منتظری نجف آبادی، بی تا: ۵۰۹/۲-۵۱۰) و رویکردهای معارضی هم وجود دارد. براین اساس، در نوشتار، حاضر پس از طرح فرضیه اصطیاد قاعده فقهی در مورد آن، ادله و مستندات موافقان و مخالفان دنبال می‌شود، قاعده‌ای که از آن می‌توان تحت عنوان «حرمت وهن دین» یاد کرد. از سویی، عدم وضوح وهن دین از جهت مفهوم و ماهیت فقهی، عدم

۱. نیز ر.ک: مکارم شیرازی، استفتاءات جدید، ۳/ ۳۶۲؛ مکارم شیرازی، الفتاوی الجدیده، ۳/ ۳۲۳؛ سیفی مازندرانی، ۲۰۹؛ سیفی مازندرانی، مبانی الفقه الفعّال، ۲/ ۸۱؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ۱/ ۴۶۷؛ موسوی اردبیلی، فقه القضاء، ۲/ ۱۲؛ فاضل لنکرانی، جامع المسائل: ۵۷۸؛ خامنه‌ای، أجوبه الاستفتاءات، ۲/ ۵۸؛ امام خمینی، استفتاءات، ۳/ ۵۸۱؛ مکارم شیرازی، استفتاءات جدید، ۱/ ۱۶۵؛ شاهرودی، سید مرتضی موسوی، جامع الفتاوی، ۱۷۴؛ شبیری، مناسک زائر، ۲۷۶، مکارم، مناسک جامع حج، ۴۰۴؛ تبریزی، استفتاءات جدید، ۱/ ۷۸.

تبیین درست دلایل و موانع استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی موجب پدید آمدن رویکردهای ناهمگون به مسأله شده و در منابع فقهی نسبت به این سؤال اساسی که چنانچه واجب یا حرامی به عنوان ثانوی موجب وهن دین شود، آیا باید آن حکم را در مقام اجرا تعطیل کرد و یا در صدد تغییر برآمد؟ پاسخ صریح و روشنی، مطرح داده نشده و گاه در فتاوا تشویش و اضطراب پدید آمده است. نوشتار حاضر بر آن است پس از مفهوم شناسی اصطلاح وهن دین و طرح و نقد دلایل موجود و محتمل موافقان و مخالفان استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی، زمینه اعتباربخشی به حرمت وهن دین در قامت قاعده فقهی را فراهم آورد و سطح انتظار از این قاعده را تعیین کند.

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت با وجود این که استناد به وهن دین در فتاوی معاصر نمود قابل توجهی یافته از جمله:

یکی از فقهای معاصر در پاسخ به سؤالی در این باره که چنانچه اجرای حدود موجب وهن شود گفته است: «مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان، ذیل آیه شریفه: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند»،^۱ چنین می فرماید: «علت این که در این آیه، طایفه مقید به مؤمنین شده این است که اگر کفار شاهد اجرای حد فوق باشند، چه بسا مانع گردیدن آنان به اسلام شود...»^۲ اگر اقامه برخی حدود با کیفیت ویژه آن در منطقه ای خاص یا در همه مناطق و یا در برهه ای از زمان موجب تنفر افکار عمومی از اسلام و احکام آن و در نتیجه تضعیف اساس دین گردد، حاکم مسلمین یا متولی حوزه قضا می تواند - بلکه

۱. «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِغِيْهِمَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲).

۲. «وَلِغِيْهِمَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» أي ليحضر لأجل التشهير ليرتدع الناس عن مثل فعلهما، وقيد الطائفة بالمؤمنين لئلا يكون إقامه الحد مانعه للكفار عن الإسلام، ولذلك كره إقامته في أرض العدو» (فاضل مقداد، ۱۳۷۳: ۳۴۲/۲).

موظف است - اقامه آن حد را تا زمان توجیه افکار عمومی نسبت به مقررات و حدود اسلامی و علت وضع آنها تعطیل نماید...» (منتظری نجف آبادی، بی تا: ۵۰۹/۲-۵۱۰).

در برخی فتاوا، ضمن قبول موضوعیت داشتن ابزارها و شیوه‌های اجرای حدود از قبیل سنگسار و کشتن با شمشیر، مستند به ظاهر ادله، اذعان شده است که با عناوین ثانویه می‌توان آن را تغییر داد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق ا: ۳/۳۶۲). صاحب این فتوا در جای دیگری در عین قبول لزوم اجرای احکام اسلامی به شیوه‌ای که موجب وهن دین نباشد در ذیل فتوای خود به این موضوع اشاره کرده است که صرف مخالفت بیگانگان و غیرمسلمانان با احکام اسلامی نباید موجب تسلیم مسلمانان و تعطیلی اقامه حدود شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق ب: ۳/۳۲۳)؛ لیکن در منابع فقهی، ماهیت، حدود و ثغور، مبانی و معیار تشخیص و تعیین آن به ندرت مجال طرح یافته و آن چه در این باب مطرح شده در بیشتر موارد خالی از اجمال و ابهام نیست. در این نوشتار که به بخشی از پژوهشی وسیع در موضوع اختصاص دارد، به مبانی و مستندات قاعده و نیز دلایل مخالفان پرداخته شده و جنبه‌های دیگر بحث به موقعیت‌های دیگر موکول شده است.

در این بین، برخی نگاهشده‌های زیر سوابق پژوهش در موضوع را تشکیل می‌دهند:

سید باقر محمدی (۱۳۹۹) در کتاب «بررسی موانع و نهادهای جانشین اقامه حدود در عصر غیبت» به حرمت وهن دین به عنوان یکی از موانع اجرای حدود در عصر غیبت در مواردی که اجرای حدی موجب وهن دین شود، اشاره کرده است. در آن نوشتار نویسنده اصل حرمت وهن دین را به جهت تصریح به آن در فتاوا، امری روشن دانسته است و در ادامه به برخی روایات مورد استناد و یا قابل استناد برای حرمت وهن دین اشاره کرده است. در این اثر اولاً، به تمایز وهن دین در عنوان اولی و دومی، اشاره نشده است. ثانیاً، مستندات و مبانی وهن دین به طور مفصل و مبسوط مجال طرح و نقد نیافته است.

محمد علی افصلی (۱۳۹۴) در کتاب «قمه زنی زخمی بر چهره تشیع» از جمله ادله عدم جواز قمه‌زنی در عصر حاضر موجب وهن بودن و بدنام شدن مذهب، دانسته شده

و برای اثبات مدعا به برخی از فتاوای فقهای معاصر در باب حرمت قمه زنی به جهت حرمت وهن دین، استناد شده است. همچنین نویسنده مذکور در همان کتاب وهن و در معرض تهمت قراردادن تشیع را از جمله آسیب‌های عقیدتی و مذهبی قمه‌زنی بر تشیع دانسته است. در این اثر اولاً، به تمایز دو وجه وهن دین از نظر حکم اولی و ثانوی اشاره‌ای نشده است. ثانیاً، در موضوع خاص بوده و تنها به فتاوایی که ناظر به حرمت قمه‌زنی است اشاره شده و نسبت با سایر مواردی که وهن دین مستند فتوا قرار گرفته است اشاره نشده است. ثالثاً، مستندات حرمت وهن دین هم مجال طرح نیافته است و نویسنده تنها به یک روایت به عنوان مستند وهن دین، اکتفا کرده است و دیگر مستندات روایی حرمت وهن دین هم در این اثر مجال طرح مبسوط و مستوفای نیافته است.

شاکری در مقاله «نگاهی دیگر به وهن دین و مذهب» به معنای وهن دین و تمایز وهن دین با برخی از واژه‌های مشابه اشاره کرده و نسبت به خلط میان وهن دین و وهن در دین هم تذکر و هشدار داده است. همچنین در این نوشتار، نویسنده به طور بسیار مختصر به ضابطه و دامنه وهن دین اشاره کرده و در ادامه به طرح و نقد ادله حرمت وهن دین اشاره کرده است و از میان ادله موجود یا محتمل، دلالت برخی از آیات و روایات و عقل و ارتکاز متشرعه را بر حرمت وهن دین، قابل قبول دانسته است. در این اثر نویسنده به امکان استفاده یا استناد به مواردی همچون «حرمت اهانت به محترمان» و «حرمت هتک محترمان» و «وجوب تعظیم شعائر الهی» و «حرمت استخفاف به دین و رسل و امامان(ع)» برای اثبات حرمت وهن دین، اشاره کرده است. لازم به ذکر است در این اثر به تمایز وهن دین در معنای اولی و ثانوی اشاره‌ای نشده و نیز دلایل موافقان و مخالفان استناد به وهن دین در مقام افتا و ایراد نظریه فقهی، مجال طرح و نقد مبسوط نیافته است. همچنین مصادیق موجود وهن دین و قضاوت در باب روایی و ناروایی استناد به وهن دین در مورد آن‌ها و نیز مصادیق محتمل حرمت وهن دین، مجال طرح نیافته است. آیات و روایاتی که ظرفیت مستند واقع شدن برای قاعده حرمت وهن دین را دارند نیز به طور

کامل، مجال طرح نیافته و از شمار قابل توجهی از آیات و روایاتی که در مقام پذیرش و ردّ حرمت وهن دین قابل طرح و نقد هستند، غفلت شده است.

علی اصغر هنرمند (۱۳۹۹) در مقاله «واکاوی ادله عقلی و نقلی وهن دین» به طور نسبتاً مبسوط به طرح و نقد دلایل قرآنی، روایی و عقلی حرمت وهن دین و دلایل عدم حرمت وهن پرداخته و در نهایت، دلالت آیات، روایات و دلایل عقلی را بر حرمت وهن دین ناکافی و مردود دانسته و تنها دلالت ارتکاز متشرّعه بر حرمت وهن دین را پذیرفتنی و قابل قبول دانسته است. در این مقاله حرمت وهن دین به لحاظ دامنه و مصداق تنها شامل تحریم مباح و تشدید حرمت حرام، دانسته شده است. نیز در این نوشتار به تمایز وهن دین به عنوان اولی و ثانوی، معنای عام و خاص وهن دین و تأثیر این تمایز بر طرح و نقد مستندات حرمت وهن دین و دامنه آن، اشاره ای نشده است. دلایل نویسنده در باب قصور دلایل قرآنی و روایی حرمت وهن دین نیز به دلیل عدم توجه به معنای عام و خاص وهن دین و عدم تمایز وهن دین به عنوان اولی و ثانوی، از دقت کافی برخوردار نیست. هرچند برخی نویسندگان از جمله رحیم نوبهار (۱۳۹۰) در کتاب «اهداف مجازات‌ها در جرایم جنسی» به مفسدهٔ تنفیر از دین که یکی از مفاهیم نزدیک به وهن دین است، به طور مبسوط پرداخته اند، و نیز با وجود این که در برخی فتاوی به طور مختصر به برخی از مستندات حرمت وهن دین اشاره شده است (منتظر نجف آبادی، بی تا: ۵۰۹/۲-۵۱۰)، اما در منابع پیش گفته در باب روایی و ناروایی استناد به وهن دین در مقام استنباط فقهی، تحلیل مبسوطی صورت نگرفته است و نیز در باب مصادیق محتمل وهن دین نیز، داوری و قضاوتی صورت نگرفته است.

چنان که در بالا اشاره شد جنبه های متعددی از وهن به درستی واکاویده نشده و ابهاماتی چند سبب آفرینش پرسش هایی شده است. از جمله این که: نسبت به استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی، چند رویکرد مطرح است؟ چه ادله ای نسبت به صحت یا عدم صحت استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی قابل طرح و نقد

هستند؟

۱- معناشناسی وهن

وهن در منابع لغت به معنای ضعف و سستی در کاری یا چیزی دانسته شده است. (فراهیدی، بی تا: ج ۴/ ۹۲).^۱ در آیات قرآن و روایات نیز^۲ واژه وهن در همان معنای لغوی یعنی ضعف و سستی استعمال شده است.^۳ این واژه در استعمالات قرآن و حدیث در معنای متفاوتی از معنای لغوی به کار نرفته است؛ بنابراین بر حقیقت لغویّه خود باقی است و حقیقت شرعیّه برای آن شکل نگرفته است.

۲- رویکردها نسبت به استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی

نسبت به موقعیت وهن دین در فرآیند استنباط فقهی سه رویکرد مجال طرح یافته است: رویکردی ایجابی که فی الجمله در این نوشتار دنبال می شود و دو رویکرد سلبی که یکی از این دو به برخی از فقهای سنتی و دیگری به برخی روشنفکران دینی تعلق دارد. در رویکرد نخست، تمسک به قواعدی همچون حرمت وهن شریعت و تنفیر از دین، چنان چه مبتنی بر مبانی تنفیج یافته و منضبط فقهی باشد و ملاک های آن از درون اسناد قرآنی، روایی و عقلی، استنباط و استخراج شود می تواند در عین پیش گیری از عوام زدگی و عرف گرایی افراطی، تأمین کننده مقاصد شارع مقدس در جلب حداکثری قلوب انسان ها به دین و متناسب سازی معقول و مشروع احکام و قوانین شریعت با مقتضیات عصری شود.

۱. نیز ر.ک: ازهری، بی تا: ۲۳۴/۶؛ صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، بی تا: ۷۱/۴؛ جوهری، بی تا: ۲۲۱۵/۶؛ ابن فارس، بی تا: ۱۵۰/۶-۱۴۹؛ ابن سیده، بی تا، ۴۲۹/۴؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۱۰؛ حمیری، بی تا: ۷۳۱۰/۱۱؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۷۶: ۲۳۴/۵؛ ابن منظور، بی تا: ۴۵۳/۱۳؛ فیومی، بی تا: ۶۷۴/۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳۲۷/۶؛ مرتضی زبیدی، بی تا: ۵۷۹/۱۸؛ موسوی، بی تا: ۱۲۱/۱؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۹۹۸؛ مهنا، بی تا: ۷۶۶-۲۷۶.

۲. ر.ک: ابن بابویه، ۴۸۱/۲؛ حرانی: ۳۳۲-۳۳۳؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴۳/۱۷؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۱۵۷/۱۴؛ کاشف الغطاء،

۱۴۲۲: ۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۶/۲۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۲۱/۳-۲۲؛ ابن بابویه، ۱۱۲/۱؛ طبرسی، ۱۳۸۵: ۲۸۶.

۳. قال رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي (مریم: ۴)، فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ (آل عمران: ۱۴۶)، وَهَنًا عَلَيَّ وَهْنًا (لقمان: ۱۴)؛ أُنْ: كَلِمًا عَظِيمًا فِي بَطْنِهَا: زَادَهَا ضَعْفًا عَلَيَّ ضَعْفًا: وَ لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ (نساء: ۱۰۴)، وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا (آل عمران: ۱۳۹)، ذَلِكَمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُهِينٌ كَيْدَ الْكَافِرِينَ (أنفال: ۱۸).

در رویکرد دوم که از سوی جریان‌های شدیداً پایبند به بنیان‌های فقه سنتی قابل طرح است، اگرچه هیچ مخالفت صریحی با استناد به وهن دین به عنوان حکم ثانوی برای تعطیل و تغییر حکم مشاهده نمی‌شود، اما با توجه به این که در فتاوی این گروه حتی نسبت به مناسک عزاداری مفقود در سنت مذهبی عصر معصومان و متقدمان چون قمه‌زنی^۱ به وهن دین و مذهب، استناد نشده است می‌توان چنین برداشت کرد که از منظر این گروه، تمسک به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی، جایگاهی ندارد. با توجه به عدم موضعگیری صریح در باب استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی در مقام نقد این رویکرد تلاش می‌شود به موانع محتمل استناد به وهن از منظر این گروه، اشاره شود. شاید بتوان گفت از جمله دلایل عدم صحت استناد به وهن دین و مذهب در فرآیند استنباط فقهی از منظر این گروه این باشد که تمسک به قواعدی همچون حرمت وهن دین، به منزله عقب نشینی از مواضع شریعت و تسلیم در مقابل اغراض و امیال عرف و سبب پدید آمدن جراحی بزرگ در فقه و تبدیل شدن میدان فقه به جولانگاه آمال و امیال آدمیان است (باقری، ۱۳۹۰: ۷۲). به عبارت دیگر، از منظر این گروه، دین برای تربیت عادات و عرف‌ها و ذائقه‌ها آمده است، نه این که در برابر تمایلات بی ضابطه عرف تسلیم شود. پناه بردن به قواعدی مانند وهن دین و تنفیر از دین که حدّ و مرز دقیق و مشخصی ندارد موجب حکومت عرف بر شرع خواهد شد و این نتیجه و اثر، عکس چیزی است که شارع مقدّس به جهت تأمین آن نتیجه و تحقق آن اثر، رسولان را ارسال و کتب را انزال فرموده؛ چراکه هدف شارع مقدّس از ارسال رسل و انزال کتب، تغییر عرف و جهت‌دهی عرف در مسیر سلامت دنیا و سعادت عقبا است.

در رویکرد دوم معارض که بیشتر از سوی روشن‌فکران دینی مطرح شده، تمسک به احکامی همچون حرمت وهن دین بسان پاره‌دوزی و رفوگری، تنها موجب مشوه و مکدر شدن لباس دین و دیانت می‌شود و راه حلّ نهایی برای معضل عصری نبودن

۱. ر.ک: سند، محمد، الشعائر الحسينیه بین الاصله و التجدید: ۴۲۸-۴۳۶ و نیز مسائلی، مهدی، عار یا شعار؛ قمه‌زنی

مضامین فقه محسوب نیست و چاره کار در تجدید نظر در مبانی فقهی و در انداختن معرفتی فقهی متناسب با عصر و نسل جدید است^۱ (عدالت نژاد، ۱۳۸۴: ۲۳). طبق این دیدگاه، به طور مثال، به جای این که تعطیلی رجم بر پایه وهن آمیز بودن توجیه شود، بهتر آن است که این حکم کیفری در پرتو ملاحظات تاریخی بازخوانی و از بیخ و بن بریده شود. لازم به ذکر است از میان دو رویکرد معارض پیش گفته، تنها رویکرد نخست، فقهی محسوب می شود و دومی همچنان که پیشتر نیز تصریح شد از سوی صاحبان اندیشه در جریان روشنفکری دینی یا روشنفکری تجدید نظر طلب مطرح شده است که اینان طبعاً جایگاه شناخته شده ای در نهاد فقاقت ندارند.

۳- مستندات صحت استناد به وهن دین

۳-۱- مستندات قرآنی

آیه نخست: «(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبدا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند! اینچنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آن چه عمل می کردند، آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد)» (انعام: ۱۰۸).

۱. «تمسک به قاعده تزاحم و امثال آن هم باری را سبک نمی کند و در نهایت نوعی پاره دوزی غیر سودمند است. زیرا اگر برای مثال از باب تزاحم، حکمی نظیر حکم قتل (مرتد) را تعطیل کنیم، باز هم گره از کار فرو بسته فقه نگشوده ایم و قدمی به پیش نرفته ایم، زیرا شخص زیرک می داند که حکم اصلی مرتد همان قتل است و اگر وجودش موقتاً تحمل می شود صرفاً به خاطر مصلحت دیگری است. و هرگاه آن مصلحت بالاتر منتفی شود، فرد مرتد همان انسان بی حرمت است که بود و حکمش نیز همان. مهم تر از این آن که پیش فرض های معرفت شناسانه و انسان شناسانه ای که متکای این حکم خاص هستند، فقط همین یک پیامد را ندارند، بلکه در ده ها موضع دیگر فقه ده ها پیامد دیگر به بار می آورند. و تا آن پیش فرض ها دست نخورده اند، مصلحت سنجی ها کاری از پیش نخواهند برد. بزرگترین مصلحت، همان تجدیدنظر در معرفت است. به سرچشمه ها باید بازگشت ... خلاصه تمسک به مصلحت یا پرهیز از وهن اسلام و امثال آنها برد محدود دارد (بگذریم از این که کسانی معتقدند که امروزه رجم زانی و قتل مرتد، عین صلابت در دین است)» (عدالت نژاد: ۲۳).

برخی از مفسران درباره شأن نزول آیه گفته‌اند: زمانی که مسلمانان از معبودهای کفار بدگویی می‌کردند، یا قصد بدگویی آنها را داشتند، این آیه نازل شده و مسلمانان را از این کار باز داشت (طبرسی، ۱۳۸۵: ۳/۵۳۷).

تقریر استدلال: دلالت اصلی و مطابقی آیه لزوم پرهیز از دشنام به مقدّسات مشرکان به دلیل پیشگیری از سوق دادن ایشان به سمت توهین به مقدّسات اسلامی است. همچنین از واژه «عدواً بغیر علم» استفاده می‌شود که دشنام به مقدّسات مشرکان موجب می‌شود آنان نیز از روی دشمنی و بدون آن که بدانند به چه و برای چه دشنام می‌دهند، به مقدّسات مسلمانان دشنام دهند. بنابراین، از این آیه این پیام کلی برداشت می‌شود که مسلمانان نباید کاری کنند که موجب واکنش منفی غیرمسلمانان نسبت به دین شوند و نیز چنان چه در برخی منابع آمده است این آیه به‌طور ضمنی بیانگر لزوم توجه مکلفان به لوازم و پیامدهای عمل خویش است (نوبهار، ۱۳۹۰: ۳۲۲-۳۲۴) و بر این اساس، شاید بتوان نتیجه گرفت چنان چه اجرای حدود و احکام اسلامی، موجب واکنش منفی غیر مسلمانان نسبت به دین شود، اجرای آن محلّ تأمل و اشکال است. شهید اول با تقسیم احکام به مقصد و وسیله و ذکر این که حکم وسایل، به لحاظ احکام پنجگانه تکلیفی، حکم مقاصد آنها است، می‌گوید: به کار بردن برخی سببها حرام است. از جمله این سببها دشنام دادن به بت‌ها یا معبودهای جز خداوند در حضور کسی است که بدانیم او به واسطه سبّ و دشنام ما خداوند متعال یا یکی از اولیای وی را دشنام می‌دهد؛ چنان که آیه «وَلَا تُسَبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» به این نکته اشاره دارد (شهید اول، بی‌تا: ۶۰-۶۱)^۱ بر این اساس، چنان چه بپذیریم حکم وسایل، همان حکم مقاصد آنها است و اجرای حکمی به مفسده وهن دین بیانجامد، حرمت مقصد به وسیله هم سرایت می‌کند و موجب حرمت اجرای حکم می‌شود. نهایتاً مسأله از مقوله تراحم ملاکی است که از دو عنوان امر و نهی، موردی که مصداق اقوی الملاکین است، ترجیح

۱. به نقل از اهداف مجازات‌ها در جرایم جنسی: ۳۲۴

داده می‌شود (کوخایی و زرگوش نسب، ۱۴۰۱: ۲۵۱-۲۷۴؛ مناقب و جلالی، ۱۴۰۱: ۳۰۳-۳۲۴).^۱

اشکال: برای این که بتوان آیه را به دلالت التزامی به نحو لزوم غیر بین، دال بر حرمت و هن دین دانست هم نیاز به چند مقدمه است:

مقدمه نخست: آیه پیش گفته ناظر به حرمت توهین به مقدّسات دیگران برای پیشگیری از توهین متقابل آنان به مقدّسات اسلام است.

مقدمه دوم: حکم و وسایل همان حکم مقاصد آنها است؛ بنابراین اگر رفتاری حرام باشد مانند توهین به مقدّسات، اسباب آن نیز حرمت خواهد یافت.

نتیجه: چنان چه حکم و یا رفتاری منتهی به مفسده و هن دین شود، حرمت مقصد به سبب سرایت می‌کند و در نتیجه، آن حکم و یا رفتار نیز حرمت می‌یابد.

بنابراین حتی در فرض پذیرش دلالت آیه بر حرمت و هن دین، این دلالت در حدّ لزوم غیر بین است.

آیه دوم: «به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! (و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.» (آل عمران: ۱۵۹)

تقریر استدلال: چنان که در برخی تفاسیر آمده، «مراد از غلیظ القلب، کسی است که دچار قساوت قلب است و مراد از فظّ نیز خشونت در کلام است و این که در آیه میان دو صفت «فظّ» و «غلیظ القلب» جمع کرده با این که در معنای یکی هستند برای تأکید بر این نکته است که هیچ نوع خشونت کلامی و قلبی در پیامبر (ص) وجود ندارد» (شیخ طوسی، بی تا: ۳۱/۳). صدر آیه به ارتباط مستقیم میان تندخویی و ادبار عمومی از فرد مبتلی به تندخویی اشاره دارد. اگرچه این آیه به دلیل عدم اشمال بر نهی صریح،

۱. نیز ر.ک: مظفر، بی تا: ۲۴۳/۲ و ۲۶۳؛ فانی اصفهانی، ۱۸۹/۲؛ طباطبایی قمی، ۲۱۲/۲؛ مکارم شیرازی، ۵۵۷/۱.

نمی‌تواند بیان‌گر حرمت وهن دین باشد، اما مطلوب بودن رفق و مدارا برای جذب مردم به دین و مبعوض بودن هر امری که موجب سست و سبک نشان دادن دین شود را بیان می‌کند (نوبهار، ۱۳۹۴: ۳۲۴-۳۲۵).

اشکال: استدلال به این آیه بر حرمت وهن مبتنی بر الغای خصوصیت از مسأله سلوک رفتاری و اخلاقی با مؤمنان و تعمیم حکم به پرهیز از هرگونه عمل موهن، حتی در مقام اجرای شریعت مطهر - آن هم در برابر جامعه مؤمنان، بلکه ناظرانی که عمدتاً خارج از محیط اسلام قرار دارند - است و این حدّ از الغای خصوصیت و تنقیح مناط به طور کلی دور از ذائقه فقه است، ضمن این که «فظ» و «غلیظ القلب» بودن به خودی خود امر اخلاقی مذموم و نکوهیده است، حتی اگر به تفسیر عمومی نینجامد. چگونه می‌توان حال آن را با مقوله اجرای احکام شرع قیاس کرد؛ اجرایی که فرضاً مایه وهن باشد؟ خلاصه این که اشکال عمده این استدلال بکارگیری بی‌ضابطه سازوکار الغای خصوصیت و کشاندن یک حکم اخلاقی و رفتاری به مسأله مهم اجرای احکام شرع است.

آیه سوم: «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است» (احزاب: ۳۰).

در برخی تفاسیر در توجیه این شدت مجازات آمده است: «از جمله حکمت‌های تشدید عذاب همسران پیامبر(ص) در حالت ارتکاب معاصی، این است که ارتکاب معاصی توسط ایشان موجب هتک حرمت پیامبر(ص)، ایدای پیامبر(ص) و گریزان کردن مردم از ایشان است» (ثلائی، ۱۴۲۳: ۶۴/۵).

در تفسیر مذکور، به رمانیدن و گریزان کردن مردم از پیامبر(ص) به مثابه حکمت تشدید عذاب همسران ایشان اشاره شده است و این مسأله، تضعیف و تحقیر جایگاه دین در جامعه را در پی دارد. در برخی منابع دیگر نیز بر تأثیر سوء ارتکاب گناه توسط

همسران پیامبر بر ایجاد نگرش منفی در مردم نسبت به شخص پیامبر (ص) به عنوان حکمت حکم اشاره شده است (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۶۹: ۱۱۶/۲).^۱

اشکال: اشکال عمدۀ استدلال فوق این است که احکام در گرو حکمت‌ها نیستند، بلکه منوط به علت‌ها هستند؛ بنابراین حتی در فرض پذیرش وهن دین به عنوان حکمت تشدید مجازات همسران پیامبر نمی‌توان این را به سایر موارد مشابه، سرایت داد.

آیه چهارم: «ای افراد باایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید: «راعنا»؛ بلکه بگوئید: «انظرنا». (زیرا کلمه اول، هم به معنای «ما را مهلت بده!»، و هم به معنای «ما را تحقیق کن!» می‌باشد؛ و دستاویزی برای دشمنان است) و (آن چه به‌شما دستور داده می‌شود) بشنوید! و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است» (بقره: ۱۰۴).

تقریر استدلال: در این آیه خداوند از اهل ایمان می‌خواهد برای پیشگیری از سوء استفاده و تمسخر دشمنان، مسلمانان از بکارگیری عبارتی که دوپهلوی است و در دو معنا استفاده می‌شود - یکی معنای مطلوب و دیگری معنای مذموم - خودداری کنند. در واقع، خداوند به مسلمانان امر فرموده موجبات تمسخر دیگران را در رفتار و اعمالشان، فراهم نیاورند. بر این اساس، مسلمانان حق ندارند اسباب تمسخر و طعنه دیگران را فراهم آورند.

اشکال: اولاً، آیه ناظر به تمسخر است و تمسخر همیشه معلول انجام امور و صدور احکامی که موجب وهن دین می‌شود، نیست بلکه گاهی ابزاری است برای ضربه زدن به حیثیت دین؛ ثانیاً، این آیه ناظر به رفتارهای عینی و خارجی است نه احکام اسلامی. بنابراین در جهت وهن دین آیه کریمه ظهوری ندارد و برای اثبات حرمت وهن دین، قابل استناد نیست؛ ثالثاً، در استدلال فوق هیچ دلیل و ضابطه قطعی برای الغای خصوصیت مطرح نشده است.

۱. نیز ر.ک: قرشی، ۷/ ۵۹-۶۰.

۲-۳- مستندات روایی

روایت اول: «هر امر ممنوعی از جمله اموری که موجب تقرّب به غیر خدا می شود و یا موجب تقویت کفر و شرک باشد و نیز تمام معاصی و یا اموری که موجب وهن و تضعیف حق شود، خرید و فروش، نگهداری، تملیک، بخشش و عاریه دادن آن حرام است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷/۸۵-۸۴).

تقریر استدلال: براساس این روایت، هر آن چه موجب وهن و تضعیف حقّ شود حرام است.

روایت دوم: «خداوند فرار از میدان جنگ را به جهت این که موجب وهن و تضعیف دین، استخفاف پیامبران و امامان عادل می شود، حرام فرمود» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳/۵۶۵).
تقریر استدلال: براساس روایت نخست، هر عملی که به عنوان اوّلی موجب وهن دین شود حرام است و براساس روایت دوم، علت حرمت فرار از میدان جنگ، وهن و سستی در دین است در واقع امام (ع) درصدد بیان این نکته هستند که فرار از جنگ به خاطر این که موجب وهن و تضعیف دین می شود، حرام شده است. اگرچه هر دو روایت، ناظر به وهن دین به عنوان اوّلی است؛ چرا که فرار از میدان جنگ موجب تضعیف جبهه اسلام و مقدمه چیرگی دشمن بر مسلمانان است و چنین چیزی بی گمان مشمول حکم تحریمی به عنوان اوّلی است، ضمن این که فقها عموماً فرار از زحف را به عنوان احد کبایر نام برده اند. بنابراین موضوع فرار از جنگ به عنوان اوّلی، موجب وهن و تضعیف دین و جبهه دین و مشمول حکم اوّلی حرمت وهن دین است؛ در این بین، با توجه به این که «العلّه تعمّم و تخصّص»، چون حکم دایر مدار وهن دین است و وهن دین هم محدود و محصور به فرار از جبهه و میدان جنگ نیست می توان مدعی شد که هر جا عنوان وهن تحقق یابد - چه به عنوان اوّلی و چه به عنوان ثانوی - حکم حرمت هم مجال طرح خواهد یافت.

اشکال: اشکال عمده دو روایت پیش گفته این است که محلّ بحث، اعمال و احکامی است که به عنوان ثانوی موجب وهن دین شوند، نه اعمالی که به عنوان اوّلی موجب وهن

دین باشند و هرگز چنین نیست که عناوین اولی و ثانوی اینگونه درهم تنیده باشند و امکان انتقال از اولی به دومی وجود داشته باشد، مگر این که بتوان به نحو قطعی خصوصیت اولی بودن حکم در این دو روایت را ملغی دانست که در این مورد هم هیچ دلیل قطعی در استدلال برای الغای اختصاص حکم به اعمالی که به عنوان اولی موجب وهن دین باشند، مشاهده نمی‌شود. ثانیاً، بر فرض قبول صحّت سند و دلالت روایت بر حرمت اعمالی که به عنوان ثانوی موجب وهن دین شود، این روایت تنها دلالت بر حرمت اعمالی دارد که به عنوان اولی مباح باشند. بنابراین باز هم این روایت برای استناد به تعطیل و تغییر احکام الزامی قابل استناد نیست.

روایت سوم: «سلیمان بن مهران می‌گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و عده‌ای از شیعیان نزد ایشان حضور داشتند شنیدم ایشان می‌فرمود ای گروه شیعیان زینت ما باشید و مایه‌ی ننگ و عار ما نباشید! با مردم نیکو سخن بگویید زبانتان را حفظ کنید و آن را از سخنان زائد و زشت بازدارید.» (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۴۰۰).

تقریر استدلال: از روایت مذکور استفاده می‌شود که نوع عملکرد شیعیان باید به گونه‌ای باشد که عامل بدنامی و تکدر چهره اهل بیت علیهم السلام و به تبع آن، مذهب تشیع نشود. اگرچه در برخی از نقل‌های روایت پیش گفته، به موضوع و مسأله تقیه اشاره شده است و خود قرینه‌ای بر لزوم پرهیز از بیان برخی حقایق و اعمال در مجامع غیر شیعه است که موجب سوء تفاهم نسبت به امامان علیهم السلام و مذهب تشیع می‌شود، اما از آنجا که مورد مخصّص حکم نیست شأن ورود این قسم روایات، مانع از تمسک به عمومیت و اطلاق آنها نمی‌شود و بنابراین می‌توان از این قسم روایات استفاده کرد که انجام امور مباح و یا حتی واجب در صورت خدشه وارد کردن به حیثیت معصومان علیهم السلام و گریزان کردن دیگران از ایشان و مذهب تشیع، روا نیست.

اشکال: بر فرض صحّت سند روایت، این روایت، ناظر به رفتارهای عینی و خارجی شیعیان است در صورتی که محلّ بحث حجّیت استناد به وهن دین در مسیر استنباط فقهی

است. در استدلال به این روایت نیز هیچ دلیل قطعی بر الغای خصوصیت و عدم اختصاص حرمت به اعمالی که به عنوان اولی موجب وهن مذهب باشد، مطرح نشده است.

۳-۳- دلیل عقلی

الف: قبح عقلی وهن دین

بنابر آن چه در منابع اصولی آمده است مقدمه واجب به حکم عقل، واجب است (مظفر، بی تا: ۱۸۳ و ۲۲۵)؛ و از سویی، در منابع فقهی حفظ کیان اسلام واجب شمرده شده است (خوئی، ۱۴۱۸: ۲۳/۱)؛^۱ با ضمیمه کردن این دو مقدمه به مقدمه سوم که پرهیز از وهن اسلام، مقدمه حفظ کیان و اساس اسلام است، نتیجه منطقی حرمت وهن دین حاصل می شود.

ب: اهم بودن حفظ اصل دین نسبت به حفظ جزء دین

چنان که پیشتر بیان شد تقدّم عنوان ثانوی وهن دین بر عناوین اولیه را بایستی از درجه تراحم ملاکی مورد مطالعه قرار داد و به حکم عقل در صورت تراحم میان حفظ کلّ و اصل یک موضوع و اجرا و حفظ جزئی از آن کلّ، حفظ کلّ و اصل، اهمّیت فزون تری دارد و بر حفظ جزء مقدم است، مگر این که جزء، از اهمّیتی در سطح اهمّیت کلّ برخوردار باشد. چنان که به طور مکرّر در منابع اصولی نیز بیان شده است (همان).^۲ چنان چه میان حفظ کیان اسلام و انجام واجبی، مزاحمتی محقق شود به گونه ای که انجام یک واجب، موجب وهن و ضعف اصل دین شود به جهت اهمّ بودن حفظ اصل دین، حفظ کیان اسلام نسبت به انجام و اجرای حکم واجب، ترجیح می یابد. بنابراین در صورتی که اجرای حکمی از قبیل رجم از منظر عرف عقلاً موجب وهن دین باشد چنان چه مجتهد در آن مورد تشخیص دهد لسان ادله آبی از تخصیص نیست؛ یعنی از جمله مواردی نیست که شارع مقدّس به هیچ روی حاضر به تعطیلی آن نیست، می تواند حکم

۱. نیز ر.ک: ایروانی، ۵۵۰/۱.

۲. نیز ر.ک: ایروانی، ۵۵۰/۱؛ جمعی از نویسندگان، ۳۲: ۱۱۳-۱۱۵؛ مظفر، ۲/۲۱۸؛ خمینی، ۳/۴۱۲.

به تعطیلی و تغییر موقت حکم در فرض بقای عنوان وهن دهد. در مورد اجرای حدود، دلیل خاص داریم که این حکم آبی از تخصیص نیست؛ چنان که امام علی (ع) از اجرای حدّ در سرحدات و سرزمین دشمن به جهت پیشگیری از الحاق خودی به دشمن، خودداری می‌کرد (ابن بابویه، ۱۳۸۵/۲: ۵۴۵-۵۴۴)؛ بنابراین وقتی خوف از الحاق فردی و موردی به دشمن موجب توقّف اجرای حدّ است، خوف از وهن اصل دین و مذهب، به طریق اولی می‌تواند موجب تعطیلی و توقّف احکام باشد. و نیز وقتی حکم وجوب واجب رکنی مانند روزه در صورت احتمال خطر جانی برای فرد تعطیل و حتی به حرمت تغییر می‌یابد، حکم اجرای حدود در صورت احتمال خطر و ضرر به اصل دین و مذهب، باید تعطیل شود.

۳-۴- سیره مشرّعه

این که در برخی مقالات گفته شده است در کبرای مسأله که وهن دین جایز نیست و نیز در این که از منظر مشرّعان، اعمالی که موجب وهن دین شوند، حرمت می‌یابند اختلافی وجود ندارد (شاکری، ۱۳۹۳: ۲۱) ناظر به وهن دین به عنوان اولی است و یا حدّ اکثر امور مباحی که به عنوان ثانوی موجب وهن دین شوند. اما چنان که در برخی مقالات بیان شده است، استقرار چنین ارتکازی نسبت به واجبات قطعی نیست و چون ارتکاز مشرّعه از دلایل لّبی است و در دلایل لّبی باید به قدر متیقّن اکتفا کرد بر این اساس، تنها می‌توان به ارتکاز مشرّعه برای اعمالی که به عنوان اولی موجب وهن دین شوند و یا اعمال مباحی که به عنوان ثانوی موجب حرمت وهن دین شوند، به ارتکاز مشرّعه استناد کرد (هنرمند، ۱۳۹۹: ۲۱).

۴- مستندات عدم صحّت استناد به وهن

۴-۱- مستندات قرآنی

در مقابل آیاتی که می‌توانند مستند حجیت استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی قرار گیرند، می‌توان از آیاتی سخن گفت که به عدم تأثیر وهن دین بر تعطیل و تغییر احکام اسلامی، اشاره دارند. از جمله:

آیه نخست: «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوا و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یابوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.» (بقره: ۱۲۰).

تقریر استدلال: باتوجه به این که این آیه بعد از آیه ذیل است: «و آنان که آگاهی ندارند گفتند: چرا خدا با خود ما سخن نمی‌گوید و یا چرا معجزه را به خود ما نمی‌دهد، جاهلانی هم که قبل از ایشان بودند نظیر این سخنان را می‌گفتند. دل‌های اینان با آنان شبیه به هم است و ما آیات را برای مردمی بیان کرده‌ایم که علم و یقین دارند» (بقره: ۱۱۸).

آیه مورد استناد، ناظر به موردی است که فرد یا گروهی برای فرار از دین به بهانه‌های موهوم چنگ زنند. به عبارت دیگر، آیه درصدد بیان بی‌اعتباری بهانه‌تراشی‌های بی‌پایه برای فرار از گرایش به دین حق است. اما سخن این است که آیا می‌توان نسبت بهانه‌تراشی که آیه ناظر به آن است را با هر نوع نگاه منفی به احکام، تساوی دانست؟ به نظر نمی‌رسد؛ چرا که گاه نگاه منفی به احکام اسلامی محصول تغییر شرایط عصری و نسلی است. به عنوان نمونه، این که نگرش جامعه جهانی در زمان کنونی به حکمی چون رجم منفی است و عواطف و افکار عمومی درک مناسبی از این شیوه مجازات ندارد و آن را غیر انسانی و شکنجه بار تلقی کرده و از اینرو، روش منسوخ در مجازات محسوب می‌کند را آیا بایستی بهانه‌تراشی برای اعراض از شریعت و ستیز با آن و تضعیف موقعیت دین تلقی کرد؟ حتی اگر معارضه وسیع و عمومی با تشریعاتی چون رجم در سطح افکار جهانی ناشی از قصور فهم و درک جهانیان در مورد حقیقت اینگونه تشریعات باشد آیا اصرار بر اجرای وسیع و فاش آنها آن طور که به تنفیر عمومی از دین

بینجامد مصلحت ملحوظی دارد؟ آیا بهتر نیست با پیشه کردن سیاست سکوت در فتوا و توقّف در اجرا و در کنار آن تبلیغ و ترویج ابعاد فطری، اخلاقی و انسانی و عقلانی دین به تثبیت و تقویت موقعیت عمومی دین در ذهنیت جهانی کمک کرد و جایگاه و موقعیت پیشرو و مترقی دین را حفظ نمود؟ خلاصه این که به نظرمی رسد استناد به آیه پیش گفته برای اثبات عدم جواز استناد به وهن دین در تعطیلی پاره‌ای از احکام فرعی، از قوّت لازم برخوردار نباشد.

آیه دوم: «و هنگامی که به آنان گفته شود: «همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید!» می‌گویند: «آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید این‌ها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند!» (بقره: ۱۳).

تقریر استدلال: در این آیه سفیه خواندن اهل ایمان توسط منافقان، نه تنها عیبی برای اهل ایمان دانسته نشده است، بلکه خداوند خود منافقان را مصداق واقعی سفیه، معرفی کرده است؛ بنابراین از آیه استفاده می‌شود که نگرش منفی دیگران به اهل ایمان، ارزش و اعتباری ندارد و نباید به آن وقعی نهاد. بر این اساس، موهون محسوب شدن برخی از احکام از منظر غیرمتدینان و یا حتی متدینان سست ایمان، نباید موجب تعطیل و تغییر احکام الهی شود.

اشکال: اولاً، آیه ناظر به اصل و حقیقت ایمان است، نه برخی از اجزای شریعت و احکام فرعی! ثانیاً، همچنان که در آیه بیان شده، خرده‌گیری منافقان وجه عقلانی نداشته، بلکه ناشی از سفاهت ایشان بوده است. در صورتی که در قاعده حرمت وهن دین اولاً، مدعا مربوط به برخی احکام فرعی است؛ یعنی احکامی که هم‌سنگ با اصل و ارکان دین، حتی در سطح عبادات رکنی نیستند. ثانیاً، این خرده‌گیری، بهانه‌تراشی محسوب نمی‌شود، بلکه ناشی از تغییرات عصری و نسلی و عدم تناسب برخی اعمال و احکام با ذائقه انسان عصر جدید است. به‌طور مثال، قطع ید سارق که در سیستم‌های حقوقی متعارف دنیای امروز، امری مرسوم و معمول نیست منطبق بر عقلانیت معاصر نیست. بار

دیگر تأکید می‌شود حتی اگر مشکل در انحراف عمومی عقلانیت معاصر از سرچشمه های تربیت وحیانی باشد بازهم در مقام تراحم میان صیانت و مراقبت از اصل و ریشه و یا اصرار بر حفظ فرع، کدام یک مقدم است؟ بی‌گمان اولی؛ بنابراین، این آیه نیز یا بر مقصود دلالتی ندارد و یا اگر دلالت دارد در شرایط تراحم مغلوب مصلحت برتر می‌شود.

آیه سوم: «به زودی سبک مغزان از مردم می‌گویند: «چه چیز آنها [مسلمانان] را از قبله‌ای که بر آن بودند، بازگردانید؟! بگو: مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند» (بقره: ۱۴۲).

تقریر استدلال: در آیه فوق به وضوح خداوند خرده‌گیری غیرمتدینان به تغییر قبله را امری فاقد ارزش و اعتبار و ناشی از سفاهت دانسته است. بر این اساس، موهون دانستن برخی احکام اسلامی از سوی غیرمتدینان و یا متدینان سست ایمان، که مصداق خرده‌گیری محسوب می‌شود، از منظر خداوند ارزش و اعتباری ندارد.

اشکال: همچنان که در برخی تفاسیر آمده است: «منظور از مردم سفیه، یهود و مشرکان عرب‌اند؛ به همین جهت از ایشان تعبیر به ناس کرده، و اگر سفیهشان خوانده، بدان جهت بوده که فطرتشان مستقیم نیست و رأیشان در مسأله تشریح و دین، خطا است و کلمه سفاهت هم به همین معنا است که عقل آدمی درست کار نکند و رأی ثابتی نداشته باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸۰/۱).

بنابراین، مقاومت مشرکان در مسئله تغییر قبله ناشی از سماجت آنان در ایستادگی در برابر پیش‌روی دین جدید در جامعه بود. از سوی دیگر، تغییر قبله، مسلمانان را به سمت تثبیت هویت اجتماعی و دینی و تاریخی خود کمک می‌کرد و به طور طبیعی توقع می‌رفت این امر با مقاومت و اعتراض مشرکان سفیه و جبهه معاندان توأم شود. خلاصه این که الغای خصوصیت مورد استفاده این مطلب کلی که در همه شرایط و در هر مسأله‌ای ضروری است بر مسائل و فروع شرع پافشاری کرد و تن به هیچ سطحی از انعطاف‌پذیری نداد درست به نظر نمی‌رسد. با توجه به مطلب پیش‌گفته و نیز این که

در برخی آیات، واکنش منفی غیرمسلمانان همیشه ناشی از سفاقت دانسته نشده است^۱ خداوند در آن موارد فرمان داده تغییر رویه دهند. بنابراین اسلام ولو به نحو موجه جزئیّه نسبت به واکنش اجتماعی، توجه دارد، اما این که واکنش چه کسانی و در چه سطحی و نسبت به چه موضوعاتی می تواند به تغییراتی انجامد محلّ سؤال است و همچنان که پیشتر اشاره شد، چنان چه مجتهد با مشورت با کارشناسان به این نتیجه برسد که اجرای حکمی موجب وهن دین در منظر عرف می شود و از سویی، ادله آن حکم آبی از تخصیص نیست، باید اجرای آن حکم را متوقّف کند.

۲-۴- مستندات روایی

روایت نخست: «ابو عون ابرش در ضمن نامه‌ای به امام عسکری به ایشان عرض کرد مردم جامه دریدن شما را در سوگ امام هادی (ع) موجب وهن می‌دانند (آن را مذموم می‌شمارند) امام (ع) فرمودند: ای نادان تو را چه به این سخنان، به درستی که موسی (ع) در سوگ هارون جامه درید.»^۲

تقریر استدلال: در این روایت، امام (ع) اصل موجب وهن بودن جامه‌دریدن در سوگ را نفی نفرمودند بلکه با تمسک به سیره حضرت موسی (ع) آن را امری مباح و مجاز شمردند. گویی درصددند تا به مخاطب بفهمانند هرگاه سلوکی ریشه در رفتار پیامبران داشته باشد باکی نیست از این که در نظر دیگر مردم موهون جلوه کند.

اشکال: در فرض صحّت سند روایت، باید توجه داشت که اولاً، گواه گرفتن از سیره موسی (ع) چه بسا برای توجه دادن پرسش‌کننده به این مطلب باشد که در این مسأله صغرای وهن محقق نیست و مقوله جامه‌دراندن در سوگ، امری شناخته شده و متعارف

۱. انعام: ۱۰۸؛ بقره: ۱۰۴.

۲. «وَعَنْهُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْخَضِيبِ قَالَ: كَتَبَ أَبُو عَوْنُ الْأَبْرَشِ قُرَابَةَ نَجَاحَ بْنِ سَلَمَةَ - إِيَّيْ أَبِي مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَوْهَنُوا - مِنْ شَقِّكَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ (ع) - فَقَالَ يَا أَحْمَقُ مَا لَكَ وَذَاكَ قَدْ شَقَّ مُوسَى عَلَى هَارُونَ» (حرّ عاملی، ۲۷۴/۳).

محسوب است و حتی اگر نزد قوم و گروهی خاص شیوه موهونی محسوب شود چه بسا نزد دیگران چنین نباشد. پرواضح است گستره وهنی که در قاعده مورد بحث منظور است وسیع و فراگیر است و صرف این که امری در نگاه و احساس جمع اندک و طائفه خاصی موهون تلقی شود دلیلی بر اعراض از آن وجود ندارد. ثانیاً، در نقل کشی، به جای عبارت استوهنوا، تعبیر استوحشوا به کار رفته است (کشی، ۱۳۶۳: ۸۴۲/۲). با توجه به این که در منابع لغت، واژه استهان هیچ گاه با حرف من نیامده بلکه با حرف باء آمده است^۱ احتمال صحیح بودن نقل اخیر که از تعبیر استوحشوا استفاده شده، بیشتر است با این مبنا که تعبیر صحیح، استوحشوا باشد؛ یعنی این جامه دریدن شما نزد مردم امر نامأنوس و غریبی است؛ نه این که مایه و عامل وهن و استخفاف باشد که در این صورت، روایت از محلّ بحث خروج موضوعی دارد.

روایت دوم: «معاویه بن وهب می گوید خواستم به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شوم، دیدم حضرت نماز می خوانند. من هم نشستم تا نمازشان تمام شود. بعد شنیدم که حضرت با خداوند مناجات می کرد و چنین می گفت: ... خداوندا، دشمنان ما این سفر را بر آنان عیب گرفتند، ولی این عیبجویی آنان را از اقدام به این کار و حرکت به سوی ما به رغم خواسته آنان باز نداشت. پس پروردگارا، بر این چهره ها که آفتاب آنها را دگرگون ساخته، و بر این گونه ها که بر قبر حسین (ع) قرار گرفته رحمت فرست ...»^۲ تقریر استدلال: در فرض صحت سند روایت، امام (ع) شیعیان خود را در جهت مشتاقانه به زیارت امام حسین (ع) شتافتن و بی توجه بودن به گفته ها و عیبجویی بدخواهان، تمجید فرموده است و در نتیجه، ناخوشامد بودن این سلوک مذهبی در نگاه دیگران را مانع اجرای یک عمل مستحب ندانسته است. خلاصه این که عدم تأثیر وهن بر حکم یک رفتار مناسکی از فرمایش امام (ع) کاملاً مشهود است.

۱. «اسْتَهَّنَتْ بِهِ وَ الْمُؤْمِنُ اسْتَهَانَ بِالْدُنْيَا وَ هُضِمَهَا لِلْآخِرَةِ (کتاب العین، ۹۲/۴)؛ وَ اسْتَهَانَ بِهِ وَ تَهَاوَنَ بِهِ: اسْتَحْقَرَهُ (الصّحاح، ۲۲۱۸/۶)؛ أَهَانَهُ وَ اسْتَهَانَ بِهِ (الإفصاح، ۶۳۲/۱)؛ اسْتَهَانَ (به) مِنْ اسْتَهَانَ بِحَقِّقِ النَّاسِ خَسِرَ آخِرَتَهُ (معجم الأفعال المتداولة: ۸۰۰)».

۲. ر.ک: کلینی، ۵۸۲/۴.

اشکال: اولاً، مسأله زیارت امام حسین (ع) دارای خصوصیت ویژه ای است که کمتر مناسک مذهبی، نقش هویت بخشی چون آن دارد و از آنرو امامان (ع) در عصر هدنه اصرار می‌ورزیدند نام و یاد حضرت حسین (ع) و مصائب ایشان و اخبار و آثار فاجعه عاشورا در تاریخ زنده بماند و رمز هویت یابی شیعیان محسوب شود. بنابراین قیاس سایر سنن و مناسک با آن روا نیست. ثانیاً، ظاهر روایت نشان دهنده این است که عیبجویی دیگران از روی دشمنی بوده و نه انصاف و بی‌غرضی؛ چراکه امام (ع) از تعبیر دشمنان استفاده فرموده است و این قرینه صارف‌های است که باعث انصراف از عیبجویی منصفانه و غیر مغرضانه است. بنابراین، چنان چه مجتهد با مشورت با متخصصان و کارشناسان تشخیص دهد خرده‌گیری و نگرش منفی غیرمسلمانان در فرعی از فروع احکام، ناشی از عنادورزی و ستیزه‌جویی نیست و دلایلی منطقی برای آن خرده‌گیری‌ها وجود دارد و یا اگر چنین دلایلی وجود ندارد مفسده ایستادگی بر این فروع و انعطاف ناپذیری و نقش آن در تضعیف موقعیت و کیان اصل دین بیش از مصلحت اجرای بی‌مقدمه آنهاست، چه بسا دفع مفسده اولی باشد و بشود فتوا به تعطیلی موقت آن فرع فقهی داد.

روایت سوم: «عبدالله حماد از امام صادق (ع) نقل می‌کند: ... حمد خداوندی را که قرار داد در میان مردم کسانی را که به‌نزد ما می‌آیند و ما را مدح می‌کنند، و برای ما مرثیه می‌خوانند، و دشمن ما را کسانی قرار داد که طعنه می‌زنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان، و ایشان را تهدید می‌نمایند و کارهایشان را تقیح می‌کنند» (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۳۲۵-۳۲۶).

تقریر استدلال: بر فرض صحّت سند، در این روایت امام (ع) طعنه‌زنندگان و تقیح‌کنندگان را دشمن اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کنند و در این راستا امام (ع) خداوند را به‌خاطر این که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را طعنه‌زنندگان قرار داده است، شکر می‌کنند، روشن می‌شود اثری بر طعنه ایشان بار نمی‌شود بلکه خود طعنه‌زننده مورد سرزنش است.

اشکال: تعبیر دشمنان که در فرمایش امام(ع) آمده است قرینه صارفه و موجب انصراف از اعتراض و انتقاد عرف عام است. بنابراین امام(ع) در این فرمایش تنها طعنه و ایراد دشمن را بی اثر دانسته‌اند، نه اشکالات و تردیدهای عرف عام را؛ به این جهت، روایت مذکور نیز از محلّ بحث تخصّصاً خارج است.

نتیجه گیری

از بازخوانی ادله موافقان و مخالفان استناد به وهن، نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱- دلالت هیچ یک از آیات مورد استناد موافقان اطمینان بخش نیست، بلکه چه بسا ظهوری منعقد نشده باشد و تنها می‌توان با افزودن مقدماتی اشاره و اشعار به صحّت استناد به وهن دین را پذیرفت.

۲- برخی از روایات مورد استدلال برای صحّت استناد به وهن دین در فرآیند استنباط فقهی، به وهن به عنوان اولی راجع هستند و قابلیت تعمیم به وهن به عنوان ثانوی ندارند و سایر روایات مورد استدلال هم در جنبه‌های سلوکی و رفتاری ناظر به رفتارهای عینی و خارجی هستند، نه عرصه استنباط احکام شرعی الزامی؛ بنابراین از موضوع وهن دین به عنوان ثانوی، خروج تخصّصی دارند.

۳- با توجه به وجوب عقلی مقدّمه واجب و وجوب شرعی حفظ کیان اسلام، از آنجا که پرهیز از وهن دین، مقدّمه حفظ کیان اسلام است به حکم عقل واجب است. و نیز با توجه به این که براساس حکم عقل در صورت تراحم میان اهمّ و مهمّ، باید اهمّ مقدم شود و این که حفظ اصل دین و مذهب نسبت به حفظ و اجرای جزء آن اهمّ محسوب می‌شود در صورت تراحم میان وهن دین با اجرای حکمی از احکام فرعی مانند رجم، در صورت نبود مندوحه و راه گریز و تحقّق صغرای وهن، به حکم عقل جلوگیری از وهن دین مقدّم است و باید از اجرای حکم الزامی موردنظر خودداری کرد.

۴- با توجه به لبی بودن دلیل سیره و لزوم اخذ به قدر متیقّن، استناد به سیره مشرّع‌ه برای حرمت وهن دین تنها در مواردی که به عنوان اولی موجب وهن دین شوند و یا

اعمال مباحی که به عنوان ثانوی موجب حرمت وهن دین شوند، قابل قبول است و سیره متشرّعه نسبت به احکام الزامی قابل استناد نیست؛ چه این که فرق میان تعطیلی امر مباح و امر واجب پنهان نیست.

۵- در سوی مخالفان وهن، استناد به آیاتی که دینداران را دعوت به صلابت در دینداری و اجرای احکام می‌کند و متدینان را نسبت به نرمش در مقابل خرده‌گیری غیر مسلمانان پرهیز می‌دهد و روایاتی که خرده‌گیری غیر مسلمانان یا غیر شیعیان را در تعطیلی مراسم و مناسک دینی و مذهبی بی‌تأثیر دانسته‌اند اولاً، ناظر به مسائل خاصّ است و الغای خصوصیت از آن ممکن نیست؛ و ثانیاً، منصرف به خرده‌گیری و عیبجویی مغرضانه است و در نتیجه، این قسم آیات نسبت به مواردی که وهن دین و مذهب به تشخیص مجتهد و یا ولی فقیه مبتنی بر دلایل عقلانی باشد، قابل استناد نیستند.

حاصل جمع این که برای اعتباربخشی به قاعده حرمت وهن دین و یا به بیان دیگر، وجوب جلوگیری از وهن دین به مثابه حکمی ثانوی دلالتی متنی قابل اعتنایی وجود ندارد و عمده دلیل، صبغه عقلی دارد و از مسیر وجوب مقدمه و یا تقدیم اهمّ بر مهمّ قابل تحلیل است. از سویی، دلایل مخالفان هم استواری لازم برخوردار نیست؛ باوجود این، ضروری است در رویکردی متعادل و متوازن، اولاً، استناد به قاعده حرمت وهن دین برای تعطیلی و توقّف موقتی برخی احکام فرعی، ضابطه‌مند و مبتنی بر تلقی عقلی و عقلایی صورت گیرد و از سوی دیگر، از هرگونه افراط و تفریط پرهیز شود، به گونه‌ای که نه چهره‌ای عبوس و غیرقابل انعطاف از دین ارائه شود و نه دین را بازی خورده از تمایلات انسان خرده‌گیر دور از تربیت وحی تبدیل کند.

منابع

- قرآن کریم (ترجمه ناصر مکارم شیرازی).
- آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، قم: بی‌نا.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، ج ۴، قم: بی‌نا.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (بی‌تا)، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۴، بیروت: بی‌نا.

- ابن شعبه حرانی (۱۳۶۳ق)، **تحف العقول**، ج ۲، قم: بی نا.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، رشید الدین محمد بن علی (۱۳۶۹ق)، **مشابه القرآن و مختلفه**، ج ۲، قم: دار البیدار.
- ابن فارس، احمد بن فارس (بی تا)، **معجم مقائیس اللغه**، ج ۶، قم: بی نا.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۵۶)، **کامل الزیارات**، نجف: بی نا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، **لسان العرب**، ج ۱۳، چ ۳، بیروت: بی نا.
- ازدی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۷)، **کتاب الماء**، ج ۳، تهران: بی نا.
- ازهری، محمد بن احمد (بی تا)، **تهذیب اللغه**، ج ۷، بیروت: بی نا.
- افضلی، محمد علی (۱۳۹۴)، **قمه زنی زخمی بر چهره تشیع**، قم: بوستان کتاب.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، **کتاب المکاسب**، ج ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرانی (آل عصفور)، حسین بن محمد (۱۴۲۱ق)، **سداد العباد و رشاد العباد**، قم: محلاتی.
- بحرانی (آل عصفور)، حسین بن محمد (بی تا)، **الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع**، ج ۱۱، قم: مجمع البحوث العلمیه.
- بحرانی (آل عصفور)، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق)، **الحدائق الناضره فی أحكام العترة الطاهرة**، ج ۱۸، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- بدری، تحسین (۱۴۲۸ق)، **معجم مفردات أصول الفقه المقارن**، تهران: بی نا.
- بستانی، فواد افرام (۱۳۷۵)، **فرهنگ ابجدی**، چ ۲، تهران: بی نا.
- بهجت، محمد تقی (۱۴۲۴ق)، **مناسک حج و عمره**، چ ۳، قم: شفق.
- تبریزی، میرزا جواد بن علی (بی تا)، **استفتاءات جدید**، ج ۱، قم: بی نا.
- ثلاثی، یوسف بن احمد (۱۴۲۳ق)، **تفسیر الثمرات الیانه و الاحکام الواضحه القاطعه**، ج ۵، یمن: مکتبه التراث الإسلامی.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۶ق)، **تمهید القواعد**، قم: بی نا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا)، **الصحاح**، ج ۲، بیروت: بی نا.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، **العناوین الفقهیه**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حکیم، محمد تقی (۱۴۱۸ق)، **الأصول العامه فی الفقه المقارن**، چ ۲، قم: بی نا.
- حمیری، نشوان بن سعید (بی تا)، **شمس العلوم**، ج ۱۱، دمشق: بی نا.

- حیدری، محمد (۱۳۸۱)، **معجم الأفعال المتداوله**، قم: بی نا.
- خامنه‌ای، سید علی بن جواد (۱۴۲۰ق)، **أجوبه الاستفتاءات**، ج ۲، ج ۳، بیروت: الدار الإسلامیه.
- خمینی (امام)، سید روح الله (۱۴۲۲ق)، **استفتاءات**، ج ۳، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، **تحریر الوسیله**، ج ۱، قم: دار العلم.
- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، **مناسک حج**، بی جا: بی نا.
- خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق)، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، ج ۳، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
- خوئی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، **موسوعه الإمام الخوئی**، ج ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی (ره).
- خوئی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، **موسوعه الإمام الخوئی**، ج ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی (ره).
- راسخ، عبد المنان (۱۴۲۴ق)، **معجم اصطلاحات أصول الفقه**، بیروت: بی نا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، **مفردات ألفاظ القرآن**، بیروت: بی نا.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۶)، **مقدمه الأدب**، تهران: بی نا.
- زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، **أساس البلاغه**، بیروت: بی نا.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۸ق)، **دلیل تحریر الوسیله**، ج ۲، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سیوری حلی (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۳)، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، ج ۲، تهران: مرتضوی.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵ق)، **مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیة الأساسیه**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شاکری، بلال (۱۳۹۳)، **نگاهی دیگر به وهن دین و مذهب**، سایت اجتهاد.
- شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۲۷ق)، **مناسک زائر**، قم: شهاب الدین.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، بی تا، **المحیط فی اللغة**، ج ۴، ج ۱، بیروت: بی نا.
- صدوق (شیخ)، محمد بن علی حسین بن بابویه قمی (۱۳۸۵)، **علل الشرائع**، ج ۲، قم: بی نا.
- طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۸۵ق)، **مجمع البیان**، قم: بی نا.

- طبرسی، علی بن حسن (۱۳۸۵ق)، **مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار**، ج ۲، نجف: بی نا.
- طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵)، **مجمع البحرین**، ج ۶، ج ۳، تهران: بی نا.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (بی تا)، **التبیین فی تفسیر القرآن**، ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- عدالت نژاد، سعید (۱۳۸۴)، **اندر باب اجتهاد**، ج ۲، تهران: طرح نو.
- عسکری، حسن بن عبدالله (بی تا)، **الفروق فی اللغة**، بیروت: بی نا.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۵ق)، **جامع المسائل**، قم: امیر قلم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا)، **کتاب العین**، ج ۳، ج ۲، قم: بی نا.
- فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، **المصباح المنیر**، ج ۲، ج ۲، قم: بی نا.
- کوخایی زاده، کریم؛ زرگوش نسب، عبدالجبار (۱۴۰۱)، **واکاوی تزامم و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۸، ۲۵۱-۲۷۴.
- کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲ق)، **أنوار الفقاهه**، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- کاشف الغطاء، مهدی (۱۴۲۳ق)، **أحكام المتاجر المحرمه**، ج ۱، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، ج ۴، ج ۴، تهران: بی نا.
- محمدی، سید باقر (۱۳۹۹)، **بررسی فقهی موانع و نهادهای جانشین اقامه حدود در عصر غیبت**، قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (بی تا)، **تاج العروس**، ج ۱۸، بیروت: بی نا.
- مصطفوی، حسن (بی تا)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۳، بیروت: بی نا.
- مظفر، محمدرضا (بی تا)، **اصول الفقه**، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
- مکارم شیرازی (۱۴۲۷ق)، **دائرہ المعارف فقه مقارن**، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، **أنوار الفقاهه**، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶ق)، **مناسک جامع حج**، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، **استفتاءات جدید**، ج ۱، ج ۲، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، **الفتاوی جدیده**، ج ۳، ج ۲، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مناقب، زهرا سادات؛ قیاسی، جلال الدین (۱۴۰۱)، **بررسی تزامم و موجودیت آن در تعدد جرائم**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۸، ۳۰۳-۳۲۴.
- منتظری نجف آبادی، حسینعلی (بی تا)، **رساله استفتاءات**، ج ۲، قم: بی نا.

- موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۰ق)، القواعد الفقهیه، ج ۵، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
- موسوی شاهرودی، سید مرتضی (۱۴۲۸ق)، جامع الفتاوی، ج ۶، قم: مشعر.
- موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم (۱۴۲۳ق)، فقه القضاء،
- موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم (۱۴۲۳ق)، فقه القضاء، ج ۲، ج ۲، قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید.
- موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۴ق)، ینایع الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- موسی، حسین یوسف (بی تا)، الإفصاح، ج ۱، ج ۴، قم: بی نا.
- مهنا، عبد الله علی (بی تا)، لسان اللسان، ج ۲، بیروت: بی نا.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۱۴، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- نوبهار، رحیم (۱۳۹۰)، اهداف مجازات‌ها در جرایم جنسی، ج ۲، قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
- نورانی، مصطفی (۱۳۹۲ق)، قواعد الأصول، قم: بی نا.
- هنرمند، علی اصغر (۱۳۹۹)، واکاوی ادله عقلی و نقلی وهن دین، دو فصلنامه علمی - تخصصی فقه و اجتهاد، ۱۳، ۷۳-۹۸.